



درس شانزدهم

وقتی بوعلی، کودک بود

املا و دانش زبانی

بندهایی را که کلمه‌های زیر در آنها به کار رفته است، بنویسید.

دل خوشی

شوق

حفظ

لطف

ستاره که از هیجان و شادی آرام و قرار از کف داده بود گفت: پروردگارا، از مهربانی و لطف تو.....

سپاس گزاریم و تو را شکر می‌گوییم که فرزندی دانا به ما بخشیده ای ای خدای مهربان این فرزند.....

خوب و دانا را برای ما حفظ فرما.....

اشک شوق از دیدگان ستاره فروریخت و گفت: ای خدای بزرگ، این پسرک نازنین من، در این دو.....

سه ماهه، راه چند ساله را پیموده است؟ من که باور نمی‌کنم. نکند برای دلخوشی من این سخنان را.....

می‌گویی؟

.....
.....
.....
.....

۲ با توجه به متن درس کلمه‌های خواسته شده را پیدا کنید.

ش ا د ی ا ف ر ی ن کلمه‌ای نه حرفی که پنجمین حرف آن «آ» باشد.

ب خ ش ی د ه ا ی کلمه‌ای هشت حرفی که چهارم و هشتم آن «ی» باشد.

ح ی ر ت ز د ه کلمه‌ای هفت حرفی که حرف اول آن «ح» باشد.

پ ر س و ج و کلمه‌ای شش حرفی که بین دو قسمت آن «و» باشد.

د ل س و ز کلمه‌ای پنج حرفی که آخر آن «ز» باشد.

۳ در جدول زیر، مانند نمونه، مثال‌هایی از نگاه کردن و خوب دیدن بنویسید.

خوب دیدن	نگاه کردن
دیدن یک شیء خاص مانند ماشین در خیابان	نگاه کردن از پنجره به بیرون
دیدن فیلم مورد علاقه	نگاه کردن به اسلن
دیدن نقاشی دانش آموزان	نگاه کردن به چمنزار
دیدن البوم خانوادگی	نگاه کردن به مردم در حال پیاده روی



الف) به جمله‌های زیر، توجه کنید.

می‌خواستیم بگوییم که از این پس، من دیگر توانایی و فرصت ندارم که به حسین چیزی بیاموزم.

هر بیماری و دردی دوره‌ای دارد که باید بگذرد.

کلمه‌ی مشخص شده، یکی دیگر از کلمه‌هایی است که دو جمله را به یکدیگر ربط می‌دهد.

ب) متن زیر را با «که»، «تا»، «و» و «اما» کامل کنید.

نجار پیری بود که می‌خواست بازنشسته شود. او به کارفرمایش گفت که می‌خواهد ساختن خانه را رها کند تا از زندگی بی‌دغدغه در کنار خانواده‌اش لذت ببرد. کارفرما از اینکه دید کارگر خوبش می‌خواهد کار را ترک کند، ناراحت شد. او از نجار پیر خواست که به عنوان آخرین کار، تنها یک خانه‌ی دیگر بسازد. نجار پیر قبول کرد؛ اما کاملاً مشخص بود که دلش به این کار راضی نیست. او برای ساختن این خانه، از مصالح بسیار نامرغوبی استفاده کرد و با بی‌حوصلگی به ساختن خانه ادامه داد.

وقتی کار به پایان رسید، کارفرما برای واریسی خانه آمد. او کلید خانه را به نجار داد و گفت: «این خانه متعلق به توست. این هدیه‌ای است از طرف من برای تو». نجار یکه خورد. مایه‌ی تأسف بود! اگر می‌دانست که خانه‌ای برای خودش می‌سازد، حتماً کارش را به گونه‌ای دیگر انجام می‌داد.